

نظامی شاه و وضع ارتش ایران نقل شد، تذکر مجدد این نکته را ضروری می‌داند که قصد شاه از تمرکز تمام اختیارات فرماندهی و تصمیم‌گیری ارتش در شخص خود و قطع ارتباط فرماندهان نیروهای مختلف از یکدیگر این بود که از شکل گرفتن هرگونه توطئه‌ای علیه خود در نیروهای مسلح جلوگیری کند و در صورتی که در یکی از این نیروها حرکتی در جهت مخالفت با رژیم مشاهده شود قدرت خنثی کردن آن را به وسیله نیروهای دیگر داشته باشد. شاه، همان‌طور که از سخنانش به علم مستفاد می‌شود، در اوج قدرت خود نیز نگران توطئه‌ای از جانب دشمنانش بود، و چون بر این باور بود که نیروئی جز ارتش قادر به سرنگونی او نیست، تمام هم و غم خود را صرف کنترل ارتش می‌نمود.

در طول سلطنت شاه سه نفر از امرای ارتش به مقام نخست‌وزیری رسیدند، که اولی و دومی سپهبد حاجیعلی رزم‌آرا و سپهبد فضل‌الله زاهدی، علیرغم میل شاه و با دخالت بیگانگان به این مقام رسیدند و همان‌طور که در شرح حال آنها در فصول پیشین این کتاب توضیح داده شده است، اولی با توطئه‌ای که دخالت شاه در آن قطعی به نظر می‌رسد به قتل رسید و دومی محترمانه از کار برکنار گردید. سومین نظامی که به نخست‌وزیری رسید ارتشبد ازهارای بود، که شاه در شرایط بحرانی روزهای انقلاب به نخست‌وزیری او تن درداد، ولی عملاً دست او را در کارها بست، تا جایی که ازهارای در ملاقاتی با سفیر آمریکا لب به شکایت گشود و به او گفت «با تأکید و دستورات مکرر شاه درباره خودداری از شدت عمل، حکومت نظامی به یک اسم بی‌مسمی تبدیل شده و توانائی استقرار نظم از وی سلب گردیده است». ازهارای افزود در این شرایط کاری از او ساخته نیست و تأکید کرد «شاه قدرت اراده و تصمیم خود را از دست داده و این مملکت دارد از دست می‌رود...»<sup>۲۳</sup>

به جز سه امیر نامبرده که به مقام نخست‌وزیری رسیدند، چندتن از امرای دیگر ارتش که در دوران سلطنت محمدرضاشاه نقشی مثبت یا منفی ایفا کردند، به جز سپهبد امیراحمدی که قبلاً به وی اشاره شد، از این قرارند:

۱- سپهبد مرتضی یزدان‌پناه آخرین بازمانده از امرای دوره رضاشاه بود که در

۲۳- مأموریت در ایران - به قلم ویلیام سولیوان، ترجمه محمود طلوعی، انتشارات هفته،

زمان سلطنت پسرش نیز، تا سال ۱۳۵۱ که بر اثر سکت قلبی در گذشت، همیشه مصدر مشاغل مهمی بود. یزدان‌پناه از جمله افسران وفادار به رضاخان بود که در زمان نخست‌وزیری وی به سمت حاکم نظامی تهران تعیین شد و رضاخان در سفر خوزستان برای سرکوبی قیام شیخ خزعل، حفظ امنیت پایتخت و کنترل و مراقبت فعالیت مخالفان را به عهده وی گذاشت. رضاخان در «سفرنامه خوزستان» تلگرافی را از سرتیپ مرتضی‌خان (یزدان‌پناه) نقل می‌کند که ضمن آن این افسر قزاق ظاهراً ضعیف و نحیف از رضاخان اجازه گوشمالی و حتی اعدام مخالفان وی را می‌خواهد. در این تلگراف سرتیپ مرتضی‌خان، پس از اشاره به «آنتریک و دسیسه مفسده‌جویان» بین وکلای مجلس آمده است: «آن اشخاص نه فقط مدرس و ملک‌الشعراء می‌باشند، بلکه یک عده دیگری هم هستند که فدوی، مدرس و رفقای او را در مقابل آنها به درجات بهتر می‌شمارم و آنها رهنما و سرکشیک‌زاده<sup>۲۴</sup> و غیره هستند که شب و روز مشغول هرگونه عملیات زشت می‌باشند که عملیات وکلای مخالف در مقابل آنها هیچ است. این است که فدوی آرزومندم روزی که بندگان حضرت اشرف اشاره فرمود، این قبیل خائنین را با خاک یکسان و خود فدوی ایستاده و فرمان آتش به طرف این خائنین بدهم!»

سرتیپ مرتضی‌خان در جریان خلع قاجاریه و تبعید محمدحسن میرزا ولیعهد از ایران نیز نقش مهمی ایفا می‌کند و به پاس خدمات خود به درجه سرلشگری ارتقاء می‌یابد. یزدان‌پناه در تمام مدت سلطنت رضاشاه از افسران محرم و مورد اعتماد او به‌شمار می‌آمد و در جریان وقایع شهریور ۱۳۲۰ نیز رضاشاه او را برای فرمانداری نظامی تهران در نظر گرفته بود، که فروغی مصرانه سپهبد امیراحمدی را برای این کار پیشنهاد کرد و رضاشاه هم، با این که نسبت به سپهبد امیراحمدی بدگمان بود، ناچار این پیشنهاد را پذیرفت.

یزدان‌پناه از جمله افسران انگشت‌شماری بود که رضاشاه هنگام آخرین وداع از پسرش، وی را به عنوان یک فرد قابل اعتماد به جانشین خود معرفی کرد و محمدرضاشاه نیز در اولین فرصت او را به سمت رئیس ستاد ارتش تعیین نمود. یزدان‌پناه چهار بار در کابینه‌های مختلف به وزارت جنگ منصوب شد و سرانجام ریاست سازمان جدیدالتأسیس بازرسی شاهنشاهی را به عهده گرفت. سپهبد یزدان‌پناه از جمله کسانی بود

۲۴- اشاره به زین‌العابدین رهنما و سرکشیک‌زاده مدیران دو روزنامه پایتخت است.

که حسین علاء وزیر دربار در جریان وقایع خرداد ۱۳۴۲ او را برای مشورت و اعلام خطر به شاه دربارهٔ سیاستی که حکومت علم درپیش گرفته بود، به دربار فراخواند و حضور وی در این جلسه موجب مغضوب شدن او گردید. در آن موقع شایع شد که یزدان‌پناه مذاکرات این جلسه را به شاه اطلاع داده، ولی این امر واقعیت نداشت و چهار نفر از شرکت‌کنندگان در جلسه (حسین علاء - عبدالله انتظام - سردار فاخر حکمت و مرتضی یزدان‌پناه) به‌طور دسته‌جمعی با شاه ملاقات کرده و توصیه‌هایی به وی نمودند، که در شرح حال حسین علاء به آن اشاره شده است. به دنبال این «جسارت» شاه وزیر دربار صدیق خود حسین علاء و رئیس شرکت ملی نفت عبدالله انتظام را معزول و سازمان بازرسی شاهنشاهی را که یزدان‌پناه در رأس آن قرار داشت منحل کرد و از تجدید انتخاب سردار فاخر حکمت به نمایندگی و ریاست مجلس جلوگیری شد. حسین علاء و سپهبد یزدان‌پناه بعداً به سناتوری منصوب شدند و سازمان بازرسی شاهنشاهی نیز در سال ۱۳۴۷ احیاء گردید و سپهبد یزدان‌پناه مجدداً در رأس آن قرار گرفت. یزدان‌پناه تا پایان عمر ریاست سازمان بازرسی شاهنشاهی را به عهده داشت.

۲- سرلشگر حسن ارفع یکی از سیاسی‌ترین امرای ارتش است، که در سالهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ به ریاست ستاد ارتش رسید و در زمان تصدی ریاست ستاد ارتش در مبارزات سیاسی خارج از ارتش نیز نقش مؤثری داشت. بعد از روی کار آمدن قوام‌السلطنه در بهمن‌ماه ۱۳۲۴ ارفع از ریاست ستاد ارتش برکنار شد و سرلشگر رزم‌آرا که از طرف وی برکنار و بازنشسته شده بود، مجدداً به کار دعوت و به ریاست ستاد ارتش منصوب گردید. سرلشگر ارفع در اوایل سال ۱۳۲۵ همراه گروهی دیگر مانند میرزا کریمخان رشتی و جمال امامی و علی دشتی و مورخ‌الدوله سپهر به اتهام توطئه علیه دولت بازداشت شد و بعد از رهائی از زندان بازنشسته گردید. ارفع بعد از بازنشستگی فعالیت‌های سیاسی خود را از سر گرفت و در اولین کابینه حسین علاء به وزارت راه منصوب شد. در دوران حکومت مصدق به گروه‌های مخالف مصدق پیوست و در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقش مؤثری ایفا نمود. حسن ارفع بعد از کودتای ۲۸ مرداد به مقام سفارت ایران در ترکیه و پاکستان منصوب شد و قرارداد معروف دفاعی دوجانبه بین ایران و آمریکا، که بحران شدیدی در روابط ایران و شوروی به‌وجود آورد، در ماه مارس سال ۱۹۵۹ (اسفندماه ۱۳۳۷) بین او و سفیر آمریکا در ترکیه به امضا رسید.

۳- ارتشبد فریدون جم پسر محمود جم (نخست‌وزیر و وزیر دربار رضاشاه) و داماد رضاشاه (شوهر اول شمس پهلوی) است که همراه وی به جزیره موریس و ژوهانسبورگ رفت. خود وی در شرح حالش در مجله «ره آورد» چاپ آمریکا، که در پاسخ به ادعاهای فردوست درباره وی نوشته است، می‌گوید: من از هشت سالگی عاشق نظام بودم و به مدرسه نظام رفتم و در فرانسه هم برخلاف میل و اصرار پدرم به دانشکده افسری «سن سیر» رفتم و در آن موقع به اندیشه برگشتن به ایران و خدمت در ارتش ایران نبودم. انتخاب من برای همسری با یکی از شاهدختها مرا به ایران آورد و به دستور اعلیحضرت رضاشاه اجازه بازگشت به فرانسه را نیافتم و به دانشکده افسری ایران اعزام گردیدم که منشاء خدمات نظامی من در ارتش ایران گردید...<sup>۲۵</sup>

فریدون جم پس از بازگشت به ایران و جدائی از شمس پهلوی، درجات نظامی را تا سپهبدی پیمود و در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۴۸ به جای ارتشبد بهرام آریانا به ریاست ستاد مشترک نیروهای مسلح (معروف به ستاد بزرگ ارتشتاران فرمانده) برگزیده شد و به درجه ارتشبدی ارتقاء یافت. ارتشبد جم در این مقام، قصد اعمال مدیریت و اظهار نظر در مسائل نظامی را داشت، که این رویه با خصوصیات شاه که می‌خواست نظریات او در امور مربوط به ارتش بدون چون و چرا اجرا شود مطابقت نداشت. ارتشبد جم درباره مشکلاتی که در کار خود با آن مواجه بود می‌نویسد: «در آن زمان ستاد بزرگ ارتشتاران و رئیس آن، نه در بررسی، نه در انتخاب، نه در سفارش، نه در خرید و نه در ترتیبات مالی خریدها دخالت داشت. حتی وزیر جنگ بی‌خبر بود و بعداً اطلاع می‌یافت. نیروی زمینی بدون اطلاع ناگاه مواجه با اشکالات عظیم برای جذب وسایلی می‌شد که قبلاً از آن اطلاعی نداشت. نه پول، نه آدم، نه تعمیرگاه، نه مکان و نه آموزش و غیره... من موقعی از خرید ۸۰۰ دستگاه تانک چیفتن مطلع شدم که مهمان رئیس ستاد دفاعی انگلستان بودم - در آن موقع هم در روزنامه‌ها خواندم که ایران ۸۰۰ دستگاه تانک چیفتن از انگلستان خریده است. بعدها از افسران زرهی شنیدم که تانک چیفتن موتور مناسب با وزن آن را ندارد و تحرکش خوب نیست - که پارتی دوم قرار شد معایب را اصلاح کنند و انگلستان تانکی ساخت به نام «شیر ایران» که در هنگام انقلاب قرارداد را لغو کردند و انگلیسیها تانک را برای خود برداشتند. همان تانکهائی که در

لشگر زرهی انگلستان در عملیات طوفان صحرا علیه عراق به کار رفت...»<sup>۲۶</sup>  
 ارتشبد جم بعد از برخورد هائی با شاه، در تیرماه سال ۱۳۵۰ از ریاست ستاد  
 ارتش برکنار شد و دو ماه بعد به قصد استمالت و دلجوئی به سفارت ایران در اسپانیا  
 منصوب گردید. ارتشبد جم قبل از انقلاب بازنشسته شده و در لندن زندگی می‌کرد که  
 شاپور بختیار آخرین نخست‌وزیر شاه از وی دعوت کرد برای تصدی پست وزارت دفاع  
 به تهران بیاید. ارتشبد جم درباره این دعوت بختیار و سفر به تهران و آخرین  
 گفتگوهایش با شاه چنین می‌نویسد:

«وقتی که دولت بختیار تشکیل شد، من بازنشسته و بدون شغل و ساکن لندن  
 بودم. ناگهان از تهران شروع شد به تلفن به من که برای تصدی وزارت دفاع به تهران  
 بیائید. من مرتب پاسخ رد می‌دادم و تلگرافی هم به وسیله سفارت لندن به تهران مخابره  
 کردم که:

الف - حکومت بختیار ماندنی نیست

ب - هنگامی که جوانتر، حاضرالذهن‌تر و مشتاق‌تر به خدمت بودم اعلیحضرت  
 مرا مرخص کردند. حالا چرا در این بحران مرا احضار می‌فرمایند؟  
 پ - نوشتن نمی‌خواهم سرخوردگی‌های قبلی تکرار شود - اعلیحضرت کار مرا  
 نمی‌پسندند و بالمال کار من با ایشان به جایی نمی‌رسد.

معذک با اصرار و ابرام مرا احضار می‌کردند. من بدون این که پست را قبول  
 کنم، برای مذاکره با اعلیحضرت و به خرج خود به تهران رفتم. صبح جمعه بود که در  
 حوالی ساعت ۶ صبح به تهران رسیدم. مرا به سالن تشریفات دولت راهنمایی کردند. در  
 آنجا دیدم آقای اصلان افشار و خانم از تشریفات دربار، تیمسار معصومی معاون وزارت  
 دفاع و عده‌ای از افسران و دوستان و تیمسار ناظم آمده بودند... عصر همان روز ساعت  
 چهار بعدازظهر برای شرفیابی به حضور اعلیحضرت احضار شدم. در همان جلسه پس از  
 دیدن وضع و اطلاع از تصمیم اعلیحضرت به ترک ایران و صحبت اعلیحضرت در مورد  
 وظایف وزارت جنگ (دفاع) و نداشتن هیچ‌گونه اختیار و قبول تمام مسئولیتها معلوم  
 گردید که اعلیحضرت تغییری در تکالیف وزارت جنگ قائل نیستند و فرمودند در  
 غیاب ایشان نخست‌وزیر و رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران مسئول اقدامات هستند. من هم

اجازه بازگشت به لندن را خواستم و حاضر به قبول پستی که باید همه مسئولیت‌ها را تقبل کند ولی به کلی بی‌اختیار باشد، نشدم...»<sup>۲۷</sup>

۴- ارتشبد بهرام آریانا قبل از ارتشبد فریدون جم قریب چهار سال ریاست ستاد بزرگ را به عهده داشت. بهرام آریانا که نام اصلی او حسین منوچهری بود، به علت عدم اعتقاد به دین اسلام و ملی‌گرایی افراطی نام خود را به بهرام آریانا تبدیل کرد. آریانا در اوایل حکومت مصدق فرمانده گارد شاهنشاهی بود، ولی به علت تحریکات علیه دولت به اصرار دکتر مصدق از این مقام معزول و به سمت وابسته نظامی ایران به فرانسه اعزام شد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به ایران بازگشت و به فرماندهی نیروی زمینی منصوب گردید. آریانا در سالهای ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ با عنوان «فرمانده نیروهای جنوب» به شیراز رفت و در سرکوبی شورش عشایر فارس قساوت و بیرحمی زیادی به خرج داد. آریانا در سال ۱۳۴۴ به ریاست ستاد بزرگ منصوب گردید و به درجه ارتشبدی ارتقاء یافت. ارتباطات آریانا با گروههای سیاسی و حرکات مشکوک او سرانجام شاه را نگران کرد و در سال ۱۳۴۸ به برکناری وی از ریاست ستاد بزرگ منتهی گردید. آریانا بعد از انقلاب نیز به فعالیتهای سیاسی خود، این بار علیه جمهوری اسلامی، ادامه داد و برای تدارک عملیات نظامی علیه جمهوری اسلامی ایران چندین بار به ترکیه و عراق مسافرت کرد. آریانا در سال ۱۳۶۵ در سن هشتاد سالگی درگذشت.

۵- ارتشبد محمد خاتمی خلیبان مخصوص شاه، که در پرواز شاه به بغداد در وقایع مرداد ۱۳۳۲ هدایت هواپیمای خصوصی او را به عهده داشت، در سال ۱۳۳۷ با درجه سرتیپی به فرماندهی نیروی هوایی منصوب شد و مدارج ترقی را تا درجه ارتشبدی، با سرعتی که در مورد سایر افسران سابقه نداشت، پیمود. ارتشبد خاتمی در نتیجه ازدواج با فاطمه پهلوی خواهر کوچکتر شاه بیش از پیش به شاه نزدیک شد و در عین حال توجه و اعتماد مستشاران نظامی آمریکا را به خود جلب کرد، به طوری که آمریکائیان در یک طرح اضطراری، برای جانشینی شاه وی را در نظر گرفتند. این طرح محرمانه به گوش شاه رسید و موجبات سوءظن شدید او را نسبت به دامادش فراهم ساخت. ارتشبد خاتمی در شهریورماه سال ۱۳۵۴ ضمن یک پرواز تفریحی با کایت (بال پرنده) کشته شد. یادداشتهای علم درباره بی‌تفاوتی و حتی خوشحالی شاه از این واقعه، شایعه دخالت

عوامل شاه را در ایجاد این سانحه تقویت می‌کند.

۶- سرلشگر محمدولی قره‌نی از افسران مخالف رژیم سلطنتی بود که در اسفندماه سال ۱۳۳۶ به اتهام طرح یک توطئه کودتا علیه رژیم بازداشت شد، ولی با وجود جرایم سنگینی که به وی نسبت داده شد و دادستان ارتش سپهبد حسین آزموده اقدام او را «به مراتب خطرناکتر از توطئه سازمان نظامی حزب منحلۀ توده» توصیف نمود، فقط به سه سال زندان و اخراج از ارتش محکوم گردید، که از اعمال نفوذ عوامل خارجی برای تخفیف مجازات وی حکایت می‌کند. در کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» نشریه مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، آمده است که سرلشگر قره‌نی از اواخر سال ۱۳۳۵، هنگامی که رئیس رکن ۲ ستاد ارتش بوده، فعالیت‌های خود را علیه رژیم آغاز می‌کند و کلنل «یاتسویچ» رئیس شبکه سیا در ایران دقیقاً در جریان اقدامات او قرار داشته است.<sup>۲۸</sup>

قره‌نی در دیماه سال ۱۳۳۹ پیش از پایان دوره محکومیتش مورد عفو قرار گرفته و از زندان آزاد شد، ولی فعالیت‌های سیاسی خود را، این بار در رابطه با نهضت آزادی و آیت‌الله طالقانی ادامه داد و در اواخر سال ۱۳۴۲ مجدداً بازداشت شد. قره‌نی این بار قریب ۹ ماه در زندان انفرادی به سر برد و مجدداً در دادگاه نظامی به سه سال زندان محکوم گردید. قره‌نی در دیماه سال ۱۳۴۵ از زندان آزاد شد و چون رفت و آمد و ارتباطات او تحت کنترل شدید ساواک قرار داشت با احتیاط زیادی عمل می‌کرد، تا این که در جریان انقلاب به نیروهای انقلابی پیوست و بعد از پیروزی انقلاب به ریاست ستاد ارتش جمهوری اسلامی ایران منصوب شد. قره‌نی در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۵۸، کمتر از دو ماه و نیم بعد از پیروزی انقلاب ترور شد. ترور قره‌نی به گروه «فرقان» نسبت داده شد، ولی بعدها شایعاتی درباره طرح یک کودتا از طرف وی انتشار یافت، که مورد تأیید قرار نگرفت.

۷- ارتشبد حسن طوفانیان یکی از چهره‌های مرموز ارتش در رژیم گذشته بود، که عنوان رسمی وی معاون یا جانشین وزیر جنگ و رئیس سازمان صنایع نظامی بود، ولی از هیچ مقامی حتی رئیس ستاد بزرگ و وزیر جنگ حرف‌شنوی نداشت. تمام خریدهایی نظامی ایران از خارج، که هر سال سر به هزاران میلیون دلار می‌زد، به وسیله او

انجام می گرفت و هیچ کس از کم و کیف این معاملات و ارقام درشت «کمسیون» یا حق العملی که در این معاملات از طرف کارخانجات فروشنده اسلحه پرداخت می شد اطلاع نداشت.

فردوست در خاطرات خود راجع به طوفانیان می نویسد: «نام ارتشبد طوفانیان به علت نقش او در معاملات اسلحه ایران شهرت جهانی یافته بود. او بیش از ده سال مأمور منحصر به فرد خرید سلاح از کشورهای مختلف جهان بود. مسلم است که فروشندگان سلاح به طوفانیان حق و حساب می دادند. این یکی از اصول متداول جهانی در معاملات تسلیحاتی است. در معاملات بزرگ تا ۲ درصد و در معاملات کوچک تا ۵ درصد پرداخت می شود که فروشندگان بدون سؤال به حساب مسئول خرید می ریزند. البته طوفانیان به نحوی عمل نمی کرد که محمدرضا حساسیت پیدا کند. او ارقام دقیق پورسانتاژ را به محمدرضا می گفت و وی مقداری را به خودش می داد و در مورد بقیه دستور می داد که به کدام اشخاص و به چه مبلغی پرداخت شود. این را از یک منبع موثق شنیده ام که طوفانیان در مورد پورسانتاژ چنین رویه ای داشت...»<sup>۲۹</sup>

در مورد خریدهای نیروی هوایی، که یکی از بزرگترین ارقام معاملات تسلیحاتی ایران را تشکیل می داد، نویسنده دقیقاً اطلاع دارد که در مدت تصدی فرماندهی نیروی هوایی از طرف ارتشبد خاتمی، پورسانتاژ این معاملات بین خاتمی و طوفانیان تقسیم می شد. به این معنی که نوع هواپیماها و موشکها و تسلیحات دیگر مورد نیاز نیروی هوایی از روی کاتالوگ هائی که از طرف خاتمی و طوفانیان به شاه ارائه می شد، انتخاب می گردید و طوفانیان و خاتمی در مورد تقسیم پورسانتاژ معامله با هم کنار می آمدند.<sup>۳۰</sup>

آنچه موجب شگفتی است این است که طوفانیان، بعد از رفتن شاه و قطع معاملات تسلیحاتی ایران با خارج هم در ایران ماند و در جریان پیروزی انقلاب دستگیر و زندانی شد. چگونگی فرار او از ایران بعد از پیروزی انقلاب هم اسرار آمیز است. فردوست می گوید: طوفانیان در زندان قصر بود که روزی عده ای آمدند و او را به لویزان بردند (مدارک معاملات اسلحه در لویزان نگهداری می شد). ظاهراً در آن جا طوفانیان

۲۹- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (جلد اول) - صفحات ۲۱۸ تا ۲۲۰

۳۰- این مطلب را از قول برادرم، مرحوم سرهنگ مرتضی طلوعی که هم طوفانیان و هم

خاتمی را به خوبی می شناخت، نقل می کنم.



مدارک را به یک فرد آمریکائی تحویل داده و سپس به اتفاق او از کشور خارج شده است... چرا آمریکائیه‌ها پس از انقلاب طوفانیان را فرار دادند؟ زیرا اکثر مقامات آمریکائی در این چپاول سهم داشتند. اگر طوفانیان و اسناد خرید اسلحه می‌ماند، انتشار آنها بزرگترین افتضاح جهانی را برپا می‌کرد و خیلی‌ها در آمریکا آبرویشان می‌رفت و سرنگون می‌شدند...»<sup>۳۱</sup>

۸- ارتشبد غلامعلی اویسی فرمانده نیروی زمینی و فرماندار نظامی تهران در زمان انقلاب، طبق اطلاع موثق، قبل از انتصاب ارتشبد ازهارى به مقام نخست‌وزیری، برای ریاست دولت نظامی در نظر گرفته شده بود. موضوع از طریق اردشیر زاهدی به اطلاع برژینسکی مشاور امنیت ملی آمریکا هم رسید و موافقت آمریکا با این انتصاب نیز جلب شد، ولی شاه که می‌ترسید آمریکائیه‌ها به دست اویسی طرح کودتائی را علیه خود او به موقع اجرا بگذارند، در یک تصمیم ناگهانی ارتشبد ازهارى را که از طرف وی خطری برای خود احساس نمی‌کرد، به نخست‌وزیری منصوب کرد. آمریکائیه‌ها بعد از شکست ازهارى، مجدداً برای دست زدن به یک اقدام نظامی با ارتشبد اویسی تماس گرفتند، ولی وی حاضر به کودتا علیه شاه نشد و بعد از انتصاب بختیار به نخست‌وزیری ایران را ترک گفت.<sup>۳۲</sup>

اویسی که در مدت تصدی حکومت نظامی تهران، به واسطه سمت دیگر خود یعنی فرماندهی نیروی زمینی بر فرمانداری‌های نظامی شهرهای دیگر هم تسلط داشت خواهان شدت عمل در برابر نیروهای انقلابی بود و آشکارا از این که دست او را در سرکوب نیروهای انقلابی بسته‌اند شکایت می‌کرد. اویسی بعد از پیروزی انقلاب با کمک سازمانهای اطلاعاتی غرب دست به تجهیز نیروئی از مخالفان جمهوری اسلامی ایران در خارج زد، ولی در جریان این فعالیتها در بهمن‌ماه سال ۱۳۶۲ در پاریس به قتل

۳۱- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (جلد اول) - صفحه ۲۲۰

۳۲- اطلاع نویسنده از نامزدی ارتشبد اویسی برای نخست‌وزیری، نقل قول از اردشیر زاهدی در منابع خارجی است. درباره تماس آمریکائیه‌ها با اویسی برای کودتا نیز شرح مفصلي در کتاب Witness نوشته منصور رفیع‌زاده آخرین نماینده ساواک در آمریکا درج شده است. رفیع‌زاده مدعی است که از طرف سازمان سیا برای دست زدن به یک کودتای نظامی با اویسی وارد مذاکره شده، ولی او گفته است که فقط در صورت موافقت شاه و دستور مستقیم او می‌تواند دست به چنین کاری بزند.

رسید. تحقیقات پلیس فرانسه درباره چگونگی قتل او به جایی نرسیده و پرونده این امر ظاهراً بسته شده است.

۹- ارتشبد عباس قره‌باغی آخرین رئیس ستاد «بزرگ ارتشتاران» پیش از انتصاب به این مقام فرمانده ژاندارمری و مدتی نیز وزیر کشور بود. قره‌باغی در ۱۴ دیماه سال ۱۳۵۷، بعد از تعیین شاپور بختیار به مقام نخست‌وزیری به ریاست ستاد بزرگ برگزیده شد. قره‌باغی در میان فرماندهان نیروهای مختلف ارتش از نفوذ و اعتبار زیادی برخوردار نبود و شاید به همین دلیل بود که شاه او را بر فرماندهان دیگر ارتش ترجیح داد! اولین فرماندهی که حاضر به تمکین از قره‌باغی نشد، ارتشبد اویسی فرمانده نیروی زمینی بود که همزمان با اعلام این تصمیم از ایران خارج شد و سپهبد بدره‌ای به جای وی به فرماندهی نیروی زمینی منصوب گردید.

ارتشبد قره‌باغی، که بسیاری از امرای پیشین ارتش او را عامل فروپاشی ارتش در مراحل نهایی انقلاب می‌دانند، در کتابی که بعد از انقلاب در خارج از ایران منتشر کرده به دفاع از خود پرداخته و مسئولیت اوضاعی را که به فروپاشی ارتش منتهی شد به گردن خود شاه و آخرین نخست‌وزیر او بختیار انداخته است. قره‌باغی در این کتاب، که تحت عنوان «اعترافات ژنرال» در ایران هم منتشر شده است، می‌نویسد که شاه، بدون این که امکان تماس و ارتباط ارتش را با خود در طول مدت مسافرت در نظر بگیرد، کشور را ترک گفت. شاه حتی به فرماندهان نیروها هم اجازه نداد برای خداحافظی و کسب دستور، با وی ملاقات کنند و قره‌باغی در آخرین فرصت، هنگام حرکت شاه از فرودگاه توانست چند دقیقه‌ای با او صحبت کند. قره‌باغی بعد از شرح تشریفات ورود شاه و فرح به پایون سلطنتی فرودگاه برای آخرین پرواز از تهران می‌نویسد:

«در مورد برقراری ارتباط ستاد بزرگ ارتشتاران با اعلیحضرت در مدت مسافرت، از سپهبد بدره‌ای<sup>۳۳</sup> خواسته بودم مجدداً موضوع را به عرض برساند. لذا به محض رسیدن نامبرده نتیجه را سؤال کردم. جواب داد «فرمودند لازم نیست!». من با توجه به مطالبی که در چند جلسه به عرض رسانده بودم خیلی نگران شدم. چون آخرین

۳۳- سپهبد بدره‌ای علاوه بر فرماندهی نیروی زمینی، فرماندهی گارد شاهنشاهی را نیز به عهده داشت و امکان تماس او با شاه بیش از سایرین بود.

لحظات بود و نمی‌بایستی وقت تلف شود و خوشبختانه اعلیحضرتین در اطاق تنها بودند و کسی در حضورشان نبوده، بلافاصله کسب اجازه کرده شرفیاب گردیدم. اعلیحضرت ضمن قدم زدن مشغول صحبت با علیاحضرت بودند. بعد از ورود من هم مدتی مذاکراتشان ادامه داشت، ولی اعلیحضرت میل نداشتند که در آن لحظات کسی گفتگوهایشان را با علیاحضرت بشنود. پس از پایان صحبت، علیاحضرت به اطاق مجاور رفتند. اعلیحضرت در مورد مذاکراتشان با شهبانو به من فرمودند: «این مطالب نزد خودتان باشد، تکرار نکنید». به همین دلیل مجاز نیستم درباره گفتگوهای خصوصی اعلیحضرتین مطلبی بیان نمایم.

من ابتدا فرمان تأکید حفظ انضباط در نیروهای مسلح شاهنشاهی را به عرض رسانیدم که پس از قدری بحث بالاخره توشیح فرمودند. ضمناً اعلیحضرت مجدداً به موضوع حل مشکل مملکت به وسیله دولت از طریق سیاسی اشاره فرموده و در مورد جلوگیری از خونریزی تأکید نمودند و اوامری که قبلاً فرموده بودند تکرار کردند: «مواظب باشید که فرماندهان یک‌وقت دیوانگی نکنند و به فکر کودتا نیفتند!»... در پایان دستوراتشان به عرض رساندم که از سپهبد بدره‌ای در مورد ارتباط با اعلیحضرت در مدت مسافرت سؤال کردم. اظهار نمود که اوامری نفرموده‌اید. درباره گزارشات فوری چه امر می‌فرمائید؟ یک مرتبه ناراحت شده فرمودند: «چه گزارشی؟... چه کاری خواهید داشت؟!» و دیگر تأمل ننموده و از اطاق خارج و وارد سالن مشایعت کنندگان گردیدند. من از جواب اعلیحضرت خیلی متعجب شدم، تا این که بعداً در کتاب «پاسخ به تاریخ» خواندم که نوشته‌اند: «اکنون می‌توانم صریحاً بگویم که هفته قبل از این وقایع من احساس می‌کردم که کار از کار گذشته است...»<sup>۳۴</sup>

\* \* \*

بدین سان شاه ارتش خود را یتیم و بی‌سرپرست گذاشت و رفت و در تمام مدتی که در مصر و مراکش بود، هیچ‌گونه تماسی با قره‌باغی یا فرماندهان دیگر ارتش نگرفت و فرماندهان نیروها، پریشان و سردرگم، ارتش را به سوی فروپاشی کشاندند. برای پی بردن به افکار پریشان فرماندهان نیروها در این دوران حساس، و ناتوانی آنها در اتخاذ یک تصمیم قاطع و منطقی، کافی است صورت مذاکرات جلسات شورای فرماندهان را،

۳۴- اعترافات ژنرال (خاطرات ارتشد عباس قره‌باغی) - نشر نی، صفحات ۱۸۰ و ۱۸۱

که ضبط شده و در سال ۱۳۶۶ زیر عنوان «مثل برف آب خواهیم شد» انتشار یافت مرور کنیم. نمونه‌ای از این مذاکرات که از گفتگوهای فرماندهان در جلسه مورخ نهم بهمن ۱۳۵۷، چند روز قبل از مراجعت امام خمینی، استخراج شده به شرح زیر است:

قره‌باغی - ... من فکر کردم که امروز لازم است دور هم جمع بشویم و من این وضعیت را برای آقایان فرماندهان بگویم و برای آن فکری بکنیم. این وضع بد این است که به هر دلیلی فرض می‌کنیم که جناب نخست‌وزیر استعفا کرده‌اند، یا موقعیت و اوضاع و احوال را طوری پیش آوردند که ایشان استعفا دادند... ۳۵... بالاخره ما باید به این فکر کنیم که مثلاً امروز بعدازظهر یا فردا، یک هفته دیگر یا نمی‌دانم ده روز دیگر به یک دلیلی ایشان استعفا کردند. شورای سلطنت هم موفق نشد کسی را انتخاب کند. کسی نیست. آمدیم کسی قبول مسئولیت نکرد. کما اینکه وقتی خود شاهنشاه تشریف داشتند، کسی قبول مسئولیت نمی‌کرد... در یک چنین موقعیتی تکلیف ارتش چیست؟ تکلیف ما چیست؟ باید چکار کنیم؟...

حبیب‌اللهی (فرمانده نیروی دریایی) - تیمسار! در یک چنین شرایطی وقتی ما شورای سلطنت داریم، مجلسین داریم، وقتی که این‌طور بشود این‌ها باید اعلام کنند که بالاخره چطور باید بشود. آیا نخست‌وزیر جدید تعیین می‌کنند؟ کسی پیدا می‌شود؟... بنده فکر می‌کنم شاید شورای سلطنت می‌بایست در این باره یک فکری کرده باشد.

قره‌باغی - متأسفانه این که فرمودند، شورای سلطنت، آن هم با اصرار شدید بنده - تا به حال فقط یک جلسه تشکیل داده است. نظر بنده این بود که ارتش - یعنی ما، باید بدترین وضعیت را فرض کنیم. فرض کنیم که شورای سلطنت هم جمع شده و موفق نشده است و کاری نتوانسته است بکند و یا این که خدای نکرده، خدای نکرده، وضعیت را طوری پیش آوردند که شورای سلطنت هم نتوانست تشکیل جلسه بدهد و تصمیم بگیرد. یا این که تشکیل جلسه داده و نتوانسته است کسی را برای این کار پیدا کند. ما آن وضع بد، یعنی بدترین وضعیت را مجسم کرده‌ایم...

رحیمی (فرماندار نظامی تهران) - عرض کنم که بنده آن چیزی که به نظرم می‌رسد... البته خدا نکند، انشاءالله که آقای بختیار موفق بشود و برود جلو،

۳۵- علت طرح این موضوع در شورای فرماندهان شایعاً احتمال استعفای بختیار، هنگام مراجعت امام خمینی به تهران بود.

ولی اگر یک وقت خدای نکرده ایشان استعفا دادند مرحله آخر است و بنده فکر می‌کنم که باید یک نخست‌وزیر نظامی داشته باشیم و یک هیئت دولت نظامی تشکیل بشود و بیایند شروع کنند و آن آخرین عملی را که برای حفظ مملکت لازم است، انجام دهیم...

خواجه‌نوری - این که تیمسار رحیمی فرمودند یک اشکال فنی دارد. یعنی نخست‌وزیر نظامی را کی تعیین کند. خودمان تعیین کنیم که آن می‌شود کودتا رحیمی - نه‌خیر، شورای سلطنت...

خواجه‌نوری - خوب اعضای شورای سلطنت ممکن است نیایند رحیمی - کارهای سیاسی‌شان را انجام بدهند. شاید هم برسیم به آن مرحله که آخر سر جنبه کودتا بگیرد.

خواجه‌نوری - دیگر آن وقت نخست‌وزیر نمی‌خواهد...

رحیمی - جنبه کودتا بگیرد. نمی‌دانم!

قره‌باغی - بله، تیمسار می‌گویند که یک نظامی مسئولیت را بتواند بگیرد.

رحیمی - بله! مگر این که تیمسار و تیمسارانی که تجربه‌شان از من بیشتر است ارشاد فرمایند.

بدره‌ای (فرمانده نیروی زمینی) - بنده خیلی بعید می‌دانم که ایشان استعفا بدهند. البته خوب احتمال زیاد است، اگر استعفا ندهد، خدای نکرده ایشان را از بین ببرند.

قره‌باغی - بنده نخواستم این مسئله را مطرح کنیم...

بدره‌ای - بنده فکر می‌کنم اگر ایشان می‌خواستند استعفا بدهند، می‌رفتند پاریس. به هر حال یا با ایشان توافق می‌کردند یا نمی‌کردند. اگر توافق می‌کردند، آنوقت همانطور که نظر آقای خمینی است، که اول ایشان استعفا بدهد، می‌رفتند آنجا و استعفا می‌دادند. بعد مذاکراتشان را هم انجام می‌دادند. به هر حال یا موفق می‌شدند یا نه. چون نرفتند و چون مرد واقعاً مصممی هم هست، بنده فکر نمی‌کنم استعفا بدهد. به نظر خودش ایشان تا آخرین نفس می‌ایستند و کار می‌کنند. حال اگر موفق بشوند یا نه امر دیگری است. ولی نظری که بنده دارم این است که ایشان چه استعفا بدهند و چه ندهند ما هدفمان باید این باشد که ارتش را حفظ بکنیم و تنها راهش هم این است که ما از این درگیری‌ها پرهیز کنیم، چون همانطور که می‌فرمائید هرکاری که بشود به نام ارتش تمام می‌شود ولو این که دولت دستور

بدهد، کس دیگری دستور بدهد یا خود آنها صحنه‌هایی را ایجاد کنند که سرباز را مجبور کنند و وادار کنند به تیراندازی تا کسی کشته بشود. به هر حال تمام این کاسه و کوزه‌ها بر سر ارتش می‌شکند. بنده فکر می‌کنم تنها راه این است که ما ارتش را نجات بدهیم و ببریم به سربازخانه. ببریم آنجا و خوب، به هر حال یک ارتش همیشه هست، برای هر موقع، ولی با این ترتیب که ما الان داریم پیش می‌رویم که همه بخش هستند در شهرها و شهرستانها، حتی شهرستانهای درجه ۳ و ۴، ما در حقیقت ارتشی در دست نداریم...

محققی - بنده قربان! عقیده‌ام از روز اول که وارد این جریانات شده‌ایم ثابت بوده است. اگر مشکل یک چیز سیاسی است که ما نمی‌دانیم، بنده نمی‌دانم. ولی اگر طرف واقعاً همین آقای خمینی است و ما می‌خواهیم او را راضی بکنیم، این راضی بشو نیست و اطرافیان در مملکت به علت تسامح ما، به علت چشم‌پوشی ما، به علت این که طناب درست می‌کنیم برای خفه کردن خودمان، وضع روز به روز بدتر شده است و این را بنده هزار دفعه گفتم، باز فردا از امروز بدتر خواهد شد... همین الان فکر کنید بدترین وضع است. آن روزنامه‌نگار کمونیست را چرا ما باید بگذاریم باشد و هر یرت و پلائی می‌خواهد بنویسد؟ تو کوچه‌ها که پر است، توی روزنامه‌ها هم که پر است، مرام هم که الان یکسره «یا مرگ یا خمینی» است، خوب ما از خمینی نترسیم، بگوئیم، بگذاریم بیاید. این رئیس دولت اگر می‌خواهد حکومت بکند، شب چه فاسدین گذشته و چه مفسدین فعلی را، همه را مأمورین بگیرند، زندان کنند، آویزان کنند. تند و انقلابی جلو برویم و هیچ کس هم هیچ کاری نخواهد توانست بکند، همه برمی‌گردند به طرف ما. اگر بخواهیم این طور شل‌شلی برویم جلو، این که رفت اصلاً دیگر هیچ کس نمی‌آید و جرأت این که نخست‌وزیر بشود ندارد. ما که وسیله دستمان سرباز و افسر است. افسرهای جزء و سربازها هم می‌روند و دیگر نمی‌ایستند که ارتش بتواند کاری بکند. هر عمل فاطمی که باید بشود همین الان باید بشود... حالا فرودگاه را باز کردیم. آقا تشریف می‌آورند. باز کنیم تشریف بیاورند. توی هوا آقا را بگیرند. آقا را زندانش کنند با همه نفراتش، مگر افغانستان که کرد چطور شد؟ به خدا همه مسلمانها برمی‌گردند طرف شما. شما را پیشنهاد می‌کنند!

قره‌باغی - زیاد سخت نگیرید. بسیار خوب! این نظر نیمسار بود.

رحیمی - در موقعی که ما به بدترین شرایط رسیدیم، تنها راه کاری که مانده

است راه کار نظامی است. ولی این راه کار نظامی باید توأم با راه کار سیاسی باشد... الان راه کار نظامی این است که ما باید بلافاصله طرحی را تهیه کنیم. چون در آن آخرین لحظه وقتی که دیگر نه مجلسی هست، نه شورای سلطنت و نه نخست‌وزیر، تنها نیروئی که می‌تواند کشور را نجات بدهد ارتش است. و توأم با آن راه کار سیاسی از هم‌کنون باید تهیه شود. یعنی از حالا با دول بزرگ، حال یا ارتش یا نخست‌وزیر وارد مذاکره شوند. اول فرانسه را در فشار بگذارند که این آقا را از آنجا رد کنند. ردش کنند برود به لیبی که دیگر نتواند با ایران تماس داشته باشد. و بعد هم از هم‌کنون با دول بزرگ صحبت کنند. به دلیل این که اگر ما این کار را نکنیم و آن روز آخر با راه کار نظامی وارد بشویم، احتمال برادرکشی خیلی شدید در کشور است که امکان دارد آن موقع همسایه شمالی ما، به بهانه عدم وجود امنیت در جنوب خودش بخواهد وارد کشور بشود. چه بسا پشت سرش هم آمریکائیا بیایند و جنگ سوم شروع شود که دیگر بدتر، یعنی ایران باز از بین رفته است.

خواججه نوری - ... به نظر من می‌رسد که دو راه‌حل، دو راه‌حل کلی، راجع به آیت‌الله خمینی که ما الان گرفتارش هستیم موجود است. این دو راه کار این است که یا بگذاریم در این شرایط آیت‌الله خمینی بیاید و یا نگذاریم. اگر بگذاریم بیاید باز دو فکر می‌شود راجع به او کرد؛ که ایشان بیاید و بگوید یک حکومت موقت تشکیل خواهد داد تا وضع که آرام شد به آراء عمومی مراجعه بشود و مردم درباره رژیم نظر بدهند. یا این را عنوان خواهد کرد و یا این که بلافاصله که آمد می‌گوید، من شورای انقلاب تشکیل می‌دهم و اصولاً هم اکنون جمهوری باید تشکیل بشود و به این ترتیب. این‌ها همه مطالبی است که بر انتخاب راه کار ما مؤثر واقع می‌شود. این مربوط به اجازه دادن به ایشان بود. حالا راه کاری که نگذاریم اصلاً ایشان به ایران بیاید. اگر اصلاً نگذاریم ایشان به ایران بیاید، ادامه وضع کنونی به صورتی که هم‌کنون هست، که به اصطلاح در مقابل مردم بایستیم و بعد همین‌طور ادامه بدهیم تا بینیم بعد چه خواهد شد، که شاید آقای خمینی مثلاً نظرش را عوض کند. چنین چیزی به ضرر ارتش شاهنشاهی است و این قابل قبول نیست. چون روز به‌روز ارتش تحلیل می‌رود و نتایج‌ای گرفته نمی‌شود. در این شرایط که نگذاریم او بیاید، تنها راه‌حل این است که، همان‌طور که تیمسار رحیمی فرمودند، به‌طور قاطع وارد عمل بشویم و ارتش اختیار تام مملکت را در دست بگیرد. ولی ریسک وارد

آمدن تلفات شدید و رودروئی با مردم وجود دارد که الان باید حقایق را گفت...  
 نجیمی نائینی - الان، امروز ما خبر داشتیم که حمله به افسرها و درجه دارها  
 را شروع کرده اند. خوب چطور می شود مثلاً من و تیمسار نتوانیم بیائیم اداره ۱۴...  
 حالا اگر آقای خمینی بیاید چطور می شود؟ تیمسار! این مرد غیرممکن است که یک  
 قدم جلو بیاید و یک قدم از حرف خودش پائین بیاید. چرا؟ خیلی واضح است.  
 یک مردی است ۷۸ ساله... شاید یک سال دیگر بیشتر عمر نکند. در دنیا و در  
 تاریخ ایران، این تاریخ ۲۵۰۰ ساله را دارد عوض می کند. او الان دیگر نمی آید با  
 شاپور بختیار حرف بزند و حرف او را قبول نکند. این است که اگر کشته هم بشود  
 می آید و نمی ترسد و دنبال حرف خودش است. این هم که ما فکر می کنیم دست  
 خارجی است، من زیاد قبول ندارم. خارجی ها هم آبروی خودشان را در نظر دارند...  
 ولی این مرد دنبال فکر خودش هست. هیچ چیزی هم او را متوقف نمی کند، وقتی  
 که موفق شده است و ۹۹ درصد جلو آمده است، این یک درصدش را هم  
 می آید... این آدم اگر صدها هزار نفر هم کشته بشوند دنبال کار خودش را  
 می گیرد... او فکر می کند که باید دولت اسلامی به وجود بیاورد، فکر می کند باید  
 سیستم شاهنشاهی را در مملکت ایران از بین برد و هدفش هم همین است و دنبال آن  
 می رود... ما باید تیمسار! استراتژی خودمان را روشن کنیم و بر اساس آن جلو  
 برویم، والا همان طور که تیمسار فرمودند خرده خرده نابود می شویم... و آن وقت مثل  
 برف آب خواهیم شد...»

\* \* \*

از جلسات شورای فرماندهان نتیجه ای حاصل نشد، زیرا از یک طرف قره باغی از  
 دست زدن به یک اقدام حاد نظامی می ترسید و از سوی دیگر ژنرال هایزر آمریکائی نیز  
 تا آخرین لحظه آنها را از کودتا بر حذر می داشت و فقط چند روز قبل از پیروزی انقلاب،  
 در آخرین دیداری که با فرماندهان داشت دست آنها را برای دست زدن به کودتا، در  
 صورت سقوط حکومت بختیار، باز گذاشت، که دیگر خیلی دیر شده و ارتش توان  
 چنین کاری را از دست داده بود.

سرانجام بعد از آغاز درگیری بین مردم و نیروهای ارتش در روز بیستم بهمن ماه  
 ۱۳۵۷، ارتش تصمیم به اعلام بیطرفی و خروج از صحنه گرفت، که به معنی قطع

۳۶- مستخرج از صفحات ۲۰۶ تا ۲۴۲ کتاب «مثل برف آب خواهیم شد» - نشر نی



پشتیبانی از دولت بختیار بود. دربارهٔ جریان آخرین جلسهٔ شورای فرماندهان که نام آن را «شورای عالی ارتش» گذاشتند و مذاکرات این جلسه که به صدور اعلامیهٔ بیطرفی ارتش انجامید، ارتشبد قره‌باغی چنین می‌نویسد:

جلسهٔ شورای فرماندهان ارتش در ساعت ۱۰/۳۰ روز ۲۲ بهمن‌ماه ۱۳۵۷ با حضور ۲۷ نفر از فرماندهان، معاونین، رؤسا و مسئولین سازمانهای نیروهای مسلح شاهنشاهی به شرح زیر تشکیل گردید:

- ارتشبد عباس قره‌باغی، رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران.
- ارتشبد جعفر شفقت، وزیر جنگ.
- ارتشبد حسین فردوست، رئیس دفتر ویژهٔ اطلاعات.
- سپهبد هوشنگ حاتم، جانشین ستاد بزرگ ارتشتاران.
- سپهبد ناصر مقدم، معاون نخست‌وزیر و رئیس ساواک.
- سپهبد عبدالعلی نجیمی‌نائینی، مشاور رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران.
- سپهبد احمدعلی محقق، فرمانده ژاندارمری کشور.
- سپهبد عبدالعلی بدره‌ای، فرمانده نیروی زمینی شاهنشاهی.
- سپهبد امیرحسین ربیعی، فرمانده نیروی هوایی شاهنشاهی.
- دریاسالار کمال حبیب‌اللهی، فرمانده نیروی دریایی شاهنشاهی.
- سپهبد عبدالمجید معصومی‌نائینی، معاون پارلمانی وزارت جنگ.
- سپهبد جعفر صانعی، معاون لجستیکی نیروی زمینی شاهنشاهی.
- دریاسالار اسدالله محسن‌زاده، جانشین فرمانده نیروی دریایی شاهنشاهی.
- سپهبد حسین جهانبانی، معاون پرسنلی نیروی زمینی شاهنشاهی.
- سپهبد محمد کاظمی، معاون طرح و برنامه نیروی زمینی شاهنشاهی.
- سرلشگر کبیر، دادستان ارتش.
- سپهبد خلیل بخشی‌آذر، رئیس ادارهٔ پنجم ستاد بزرگ.
- سپهبد علیمحمد خواجه‌نوری، رئیس ادارهٔ سوم ستاد بزرگ.
- سرلشگر پرویز امینی‌افشار، رئیس ادارهٔ دوم ستاد بزرگ.
- سپهبد امیر فرهنگ خلعتبری، معاون عملیاتی نیروی زمینی شاهنشاهی.
- سرلشگر محمد فرزام، رئیس ادارهٔ هفتم ستاد بزرگ.

سپهبد جلال پژمان، رئیس اداره چهارم ستاد بزرگ.  
 سرلشکر منوچهر خسروداد، فرمانده هواپیمائی نیروی زمینی.  
 سپهبد ناصر فیروزمند، معاون ستاد بزرگ ارتشتاران.  
 سپهبد موسی رحیمی لاریجانی، رئیس اداره یکم ستاد بزرگ.  
 سپهبد محمد رحیمی آبکناری، رئیس آجودانی ستاد بزرگ ارتشتاران.  
 سپهبد رضا طباطبائی و کیلی، رئیس اداره بازرسی مالی ارتش.

بعد از اعلام رسمیت جلسه اظهار کردم: با توجه به تشدید وضعیت بحرانی کشور و نیروهای مسلح، امروز صبح پس از بررسی وضعیت کلی نیروها با سپهبد حاتم جانشین و سپهبد فیروزمند معاون ستاد، لازم دیدیم تیمساران را دعوت کنیم که در یک شورای ستادی، هر یک از فرماندهان ضمن تشریح آخرین وضعیت خصوصی نیروی مربوطه، اشکالات و نظراتشان را بگویند تا ستاد فرماندهان در جریان حوادث و وقایع قرار گرفته و درباره آنها بحث و بررسی شود. ضمناً نخست وزیر منتظر من باشد که پس از خاتمه شورا به نخست وزیر بروم. ولی از آنجا که تیمساران به خوبی در جریان وضعیت عمومی و همچنین کم و بیش در جریان وقایع روزهای اخیر کشور و به خصوص پایتخت هستند، بنابراین فکر می کنم بهتر است من ابتدا به طور خیلی خلاصه کلیات حوادث ۲۴ ساعت اخیر را مطابق گزارشات مرکز فرماندهی ستاد تشریح [کنم] و سپس فرماندهان نیروهای مسلح و رؤسای سازمانها هر یک آخرین وضعیت خصوصی خود را بیان نمایند:

پریشب هنرجویان و همافران نیروی هوائی در مرکز آموزش هوائی دوشان تپه با افراد گارد شاهنشاهی مأمور به نیروی هوائی درگیری پیدا می نمایند. در نتیجه در حدود ساعت ۸/۳۰ صبح دیروز (۲۱ بهمن ماه ۵۷) مخالفین طرفدار همافران در نتیجه غفلت مسئولین مرکز آموزش هوائی دوشان تپه، وارد محوطه آن مرکز شده، درب اسلحه خانه را شکسته مقداری سلاح به دست می آورند! همافران نیز بنا به اظهار فرمانده نیروی هوائی برای دفاع در مقابل افراد گارد شاهنشاهی مسلح می شوند! عده ای از مخالفین طرفدار همافران از دیروز در اطراف مرکز آموزش دوشان تپه جمع شده اند.

نخست وزیر به علت تظاهرات و اغتشاشات سالروز رویداد سیاهکل به وسیله مجاهدین و فدائیان ابتدا ساعت ممنوعیت عبور و مرور را در شهر تهران به ساعت ۴/۳۰

بعد از ظهر تغییر داد، سپس دیشب در جلسه شورای امنیت ملی به فرمانداری نظامی تهران دستور داد که مقررات قانون حکومت نظامی را به موقع اجرا بگذارد. و همچنین در شورا به نیروی زمینی مأموریت داد [که] برای سرکوبی مسببین وقایع مرکز آموزش دوشان‌تپه، نیروی هوایی و فرمانداری نظامی را تقویت نماید. فرمانده نیروی زمینی تشریح خواهد کرد که به چه علت موفق به کمک به نیروی هوایی و فرمانداری نظامی نگردید.

در مورد وضعیت شهربانی کشور چون سپهبد رحیمی را نخست‌وزیر احضار کرده و حضور ندارد، من به اطلاع تیمساران می‌رسانم که برابر گزارشات رسیده به مرکز فرماندهی ستاد، دیروز بعد از ظهر پرسنل شهربانی تعدادی از کلانتری‌ها را تخلیه نمودند که توسط مخالفین اشغال گردیده و عده‌ای از پاسبان‌ها به سربازخانه ونک، مرکز آموزش افسری ژاندارمری پناه برده‌اند.

درباره اجرای مقررات حکومت نظامی از طرف فرمانداری نظامی تهران، به طوری که سپهبد رحیمی در شورای امنیت ملی اظهار نمود، چون تغییر ساعت ممنوعیت عبور و مرور در ساعت ۱۴ ابلاغ شده، و تا دیشب نیز فرمانداری نظامی اجازه جلوگیری از اجتماعات و تظاهرات را نداشت، لذا در ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر موفق به جلوگیری از رفت و آمد مردم نگردیده است. ضمناً چون ارتشبد طوفانیان با توجه به حضور وزیر جنگ در شورا، و نیز به علت هجوم مخالفین به تأسیسات ارتش خواستند که در دفترشان باشند، یادآوری می‌کنم که مسلسل‌سازی تسلیحات ارتش از نیمه شب دیشب هدف تیراندازی عده‌ای از مخالفین قرار گرفت. فرمانده نیروی زمینی و فرمانداری نظامی موفق نشدند [که] عده‌ای [را] برای کمک به نگهبانان آنجا و جلوگیری از تجاوز آشوبگران به مسلسل‌سازی اعزام نمایند.

دیشب تا صبح ستاد هوانیروز موفق نگردید سرلشکر خسروداد را پیدا نماید! من به سرتیپ اتابکی در یگان هوانیروز دستور دادم [که] عده‌ای درجه‌دار به وسیله هلی‌کوپتر برای کمک به مسلسل‌سازی بفرستد، ولی موفق به اجرای مأموریت نگردید و در نتیجه برابر اطلاع تلفنی ارتشبد طوفانیان، مخالفین در حدود ساعت ۸ صبح امروز وارد مسلسل‌سازی شدند.

این بود وضعیت عمومی نیروهای مسلح و وقایع کلی مربوط به شهربانی و

فرمانداری نظامی و اداره تسلیحات ارتش تا آنجا که به مرکز فرماندهی ستاد گزارش شده و حالا ابتدا سپهبد مقدم اطلاعات کشور را تشریح [کند] و سپس فرماندهان و رؤساء به ترتیب آخرین وضعیت خصوصی خود را بیان نمایند.

سپهبد مقدم معاون نخست‌وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور اظهار

داشت:

«تیمساران اطلاع دارند که مدتی است آقای نخست‌وزیر سازمان اطلاعات و امنیت کشور را عملاً منحل کرده‌اند و لایحه انحلال سازمان امنیت هم چند روز پیش از تصویب مجلس گذشت. درحقیقت سازمان امنیتی وجود ندارد و تمام پرسنل این سازمان در سطح کشور بلا تکلیف و سرگردان هستند. در نتیجه در غالب شهرهای کشور و همچنین در تهران مردم در نقاط مختلف به ادارات سازمان امنیت حمله نموده، ضمن غارت وسائل، ساختمانها را آتش می‌زنند.

من دستور داده بودم که مسئولین، ادارات را سریعاً تخلیه [کرده] و مدارک و سلاحهای موجود را جمع‌آوری [نمایند] و به نزدیکترین سربازخانه یا ژاندارمری و یا شهربانی ببرند. متأسفانه در غالب نقاط فرماندهان قسمت‌ها حتی اجازه نمی‌دادند که پرسنل سازمان امنیت به سربازخانه‌های نیروی زمینی یا ژاندارمری وارد بشوند [!]. من از تیمسار ریاست ستاد بزرگ تقاضا کردم [که] به فرماندهان سربازخانه‌ها و ژاندارمری دستور بدهند که پرسنل سازمان امنیت را بپذیرند، تا مدارک و اسلحه و مهمات و وسائل آنها محافظت شود. خوشبختانه بعد از دستور مستقیم شخص تیمسار ریاست ستاد بزرگ، بالاخره موافقت کردند. علاوه بر این چون مخالفین به خانه‌های رؤسا و پرسنل ساواک نیز حمله می‌کنند، زندگی خود و خانواده‌هایشان در خطر می‌باشد. بدین ترتیب مدتی است که ساواک در وضعیت و موقعیتی نیست که بتواند اخبار و اطلاعاتی در اختیار سازمان‌ها بگذارد. من خودم هم که الساعة در خدمت تیمساران هستم بلا تکلیف می‌باشم و در اجرای دستور تیمسار ریاست ستاد در اینجا حاضر شده‌ام و اطلاعاتی بیش از تیمساران ندارم تا به اطلاع شورا برسانم».

سپهبد بدرهای فرمانده نیروی زمینی شاهنشاهی اظهار نمود: «قسمتی از حوادث مربوط به نیروی زمینی را تیمسار ریاست ستاد گفتند. به طوری که دیشب در شورای امنیت ملی گفتم کلیه عده‌های موجود نیروی زمینی در تهران و همچنین لشکر گارد در

اختیار فرمانداری نظامی تهران هستند، و نیروی زمینی شاهنشاهی عدهٔ اضافی و احتیاط ندارد که برای کمک در اختیار سازمان‌ها و قسمت‌هایی که تلفن زده و تقاضا می‌نمایند، بگذارد. یگان گارد جاویدان که آنهم مأموریت مخصوص دارد و باید از کاخ‌های سلطنتی حفاظت نماید. در این مورد هم به دستور ریاست ستاد به سرلشگر نشاط مراجعه شد. جواب داد که حق ندارد از یگان گارد جاویدان برای مأموریت فرمانداری نظامی استفاده کند.

ضمناً یک گردان پیاده هم دیروز از لشگر قزوین خواسته بودم ولی چون ستون قادر به برقراری ارتباط با نیروی زمینی نبود، برابر اطلاع در حدود کاروانسراسنگی مخالفین جاده را بسته و جلوشان را گرفته‌اند که تا این ساعت به تهران نرسیده و اطلاع صحیحی از وضع آن نداریم.

دیشب در اجرای دستورات ریاست ستاد بزرگ به هر ترتیب بود ۳۰ دستگاه تانک از لشگر گارد برای کمک به مرکز آموزش دوشان‌تپه نیروی هوایی آماده کردیم ولی چون ارباب‌ها مهمات نداشتند مدتی طول کشید تا از زاغه‌ها مهمات برسد، که بالاخره در حدود ساعت ۳ بعد از نصف‌شب به سرپرستی سرلشگر ریاحی فرمانده لشگر گارد حرکت کردند. متأسفانه طولی نکشید [که] در حدود تهران پارس مردم جلوی ستون اعزامی را گرفته ضمن تیراندازی، ارباب‌ها را آتش زدند که ابتدا خبر تیر خوردن و سپس شهادت سرلشگر ریاحی رسید. و برابر گزارش گارد، از ۳۰ دستگاه ارباب جنگی، فقط چند دستگاه به سربازخانه برگشته‌اند.

ضمناً دیشب عده‌ای از پرسنل نیروی زمینی مأمور به فرمانداری نظامی و کلانتری‌ها با بی‌ترتیبی به سربازخانه‌های مربوطه مراجعت نموده [اند] که در نتیجه سبب ایجاد وحشت و بی‌نظمی شده‌اند. و در بعضی از یگانها نیز هرج و مرج ایجاد گردیده است.

نکتهٔ مهمی که باید به عرض برسانم این است: نیروی زمینی که اساساً وضعیت بسیار نامطلوبی داشت، در اثر وقایع ناگوار چند روز اخیر وضع آن به صورتی درآمده که باید بگویم قادر به هیچ‌گونه عملی نمی‌باشد.

سپهبد ربیعی در این مورد در دفاعیات خود چنین می‌گوید: «من که از وضعیت نیروی زمینی اطلاعی نداشتم، از اصرار بدره‌ای فهمیدم که نیرو کم دارد».

در این موقع من به یاد تلفن صبح سپهبد صانعی معاون لجستیکی فرمانده نیروی زمینی افتاده و خطاب به ایشان گفتم: تیمسار صانعی، شما صبح به ستاد بزرگ تلفن کرده مطلبی به من اظهار کردید، آنرا بیان کنید تا فرمانده نیروی زمینی درباره آن نیز توضیح بدهند.

سپهبد صانعی معاون لجستیکی فرمانده نیروی زمینی شاهنشاهی از جای خود بلند شده اظهار داشت:

«من امروز صبح به تیمسار ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران تلفن زده اظهار نمودم: با توجه به بررسی‌هایی که در طول دیشب با حضور فرمانده نیرو و معاونین در ستاد نیروی زمینی به عمل آوردیم، برای اینکه تیمسار ریاست ستاد از وضعیت واقعی امکانات نیروی زمینی مطلع باشند، وظیفه خود دانستم که به اطلاع تیمسار برسانم [که] روی نیروی زمینی حساب نکنید!»

سپهبد بدره‌ای اظهار کرد: «نظر ایشان صحیح است. من واقعاً وضع نیروی زمینی را تا این حد خراب نمی‌دانستم». معاونین نیروی زمینی نیز اظهارات سپهبد صانعی را تأیید نمودند.

سپهبد ربیعی فرمانده نیروی هوایی شاهنشاهی، که وضع بسیار ناراحت و آشفته‌ای داشت و با لباس کار در شورای فرماندهان حاضر شده بود، ابتدا با ناراحتی و تأسف جریان زدو خورد همافران و هنرجویان مرکز آموزش نیروی هوایی با افراد گارد را تشریح نمود. سپس توضیح داد که چگونه تظاهر کنندگان وارد محوطه مرکز آموزش هوایی شده و با کمک همافران و هنرجویان در اسلحه‌خانه‌ها را باز کرده و به سلاح‌ها دسترسی پیدا کردند، و اظهار داشت:

«هم‌اکنون مرکز آموزش دوشان‌تپه در محاصره مخالفین و محوطه مرکز آموزش در اشغال همافران و هنرجویان مسلح می‌باشد». و اضافه نمود: «من به ریاست ستاد بزرگ و همچنین دیشب در شورای امنیت ملی عرض کردم که نیروی هوایی در مقابل همافران و جمعیتی که در اطراف محوطه مرکز آموزش هوایی اجتماع کرده و پشت‌بام‌های اطراف مرکز را مسلحانه اشغال نموده‌اند به هیچ وجه قادر به انجام عملی نمی‌باشد و لازم است فرمانداری نظامی و یا نیروی زمینی به ما کمک کند، ولی تا این ساعت عده کمکی به مرکز آموزش دوشان‌تپه نرسیده است».

و بعد راجع به نداشتن گاز در آشپزخانه‌ها و سوخت برای خودروها و سایر مشکلات و نیازمندی‌های لجستیکی صحبت نموده و اضافه کرد: «به علت تیراندازی، من در پست فرماندهی نیروی هوایی زندانی بودم و الان هم با وضع بسیار بدی و به حالت خزیده توانستم خود را از ساختمان پست [پشت؟] فرماندهی به هلی‌کوپتر برسانم و در این جلسه شرکت کنم، چون دائماً از پشت بام‌های اطراف تیراندازی می‌کنند. حالا هم هر چه زودتر باید برگردم به پست فرماندهی و باید در آنجا باشم».

در صورتی که وی بعداً در دفاعیات خود در این مورد چنین می‌گوید: «...ربیعی: باید به عرض شما برسانم که من بعد از ۱۹ بهمن‌ماه که اعلام همبستگی کردم، وظایف خودم را نسبت به انقلاب انجام دادم و در مسافرت امام هم نهایت سعی و کوشش را می‌کردم... اما شما باید بدانید که اگر این انقلاب پیروز نمی‌شد، من باز جایم در زندان بود و آزاد نبودم. چون [به خاطر] اقداماتی که انجام داده بودم، مسلماً ارتش و قره‌باغی مرا رها نمی‌کردند و من باید باز هم به همراه بعضی از فرماندهان زندانی می‌شدم و این درست نیست که انسان از هر دو طرف محکوم باشد...»

در مورد اظهار سپهبد ربیعی درباره جمله «من باید باز هم به همراه بعضی از فرماندهان زندانی می‌شدم» چون تحقیق و کشف اسامی «بعضی از فرماندهان» که مانند سپهبد ربیعی، در خفا اعلان همبستگی نموده و یا با مخالفین همکاری محرمانه داشته و به نیروهای مسلح خیانت نموده‌اند، از لحاظ روشن شدن حقایق مربوط به وقایع بحرانی برای ثبت در تاریخ ایران خیلی مهم بود، لذا تا آنجا که برای من مقدور بود جستجو کردم. البته بدون توجه به شایعات (که متأسفانه وقایع بحرانی ایران وسیله‌ای شده در دست اشخاص مغرض برای سودجویی‌ها و مقاصد شخصی) آنچه برابر نقل قول اشخاص مورد اعتماد و همچنین مدارک مسلم و قطعی تا این تاریخ به دست آمده، علاوه بر سپهبد ربیعی، عبارت هستند از:

سپهبد مقدم، معاون نخست‌وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور.

سرلشگر نشاط، فرمانده گارد جاویدان.

سرلشگر جواد مولوی، رئیس پلیس تهران.

سرهنگ کیخسرو نصرتی، رئیس ستاد پلیس تهران.

دریادار شماع‌الله مجیدی، معاون فرمانده نیروی دریائی شاهنشاهی.

سپهبد محقق، فرمانده ژاندارمری کشور، ضمن تشریح وضعیت خصوصی ژاندارمری کشور اظهار کرد:

«دیشب از ژاندارمری کشور به من اطلاع دادند که تعدادی از پرسنل شهربانی پس از تخلیه کلانتری‌های مربوطه با وضع بسیار بدی در حالت فرار به سربازخانه ونک - مرکز آموزش افسری ژاندارمری - پناه برده‌اند. افسران نگهبان کسب تکلیف می‌کردند که چه بکنند، بالاخره دستور دادم تا در یک آسایشگاهی به آنها جا بدهند، ولی ورود پاسبانان شهربانی با بی‌ترتیبی به سربازخانه ونک سبب ایجاد وحشت و بی‌نظمی در سربازخانه گردیده و نتیجه بسیار نامطلوبی داشته است، به طوری که عده‌ای از سربازان ژاندارمری شبانه از دیوار سربازخانه پریده و فرار نموده‌اند.

همچنین دیشب از اداره وظیفه عمومی تلفنی اطلاع دادند که جمعیت زیادی در مقابل اداره جمع شده و شعار می‌دهند، و تعداد نگهبانان برای جلوگیری از تجاوز احتمالی آنها به اداره وظیفه عمومی به هیچ وجه کافی نیستند، و برای تقویت مأمورین نگهبانی از فرمانداری نظامی کمک خواسته‌اند، ولی سپهبد رحیمی جواب داده که فرمانداری نظامی عده احتیاط ندارد که به کمک آنها بفرستد، وقتی به تیمسار بدره‌ای مراجعه کردم، ایشان هم همین جواب را به من دادند».

سپس اضافه نمود: «ستاد ژاندارمری کشور، چند روز است که در محاصره مخالفین می‌باشد و ما مجبور هستیم که با لباس شخصی به ستاد رفت و آمد بکنیم. اطراف سربازخانه شاهپور را هم مخالفین محاصره کرده‌اند، به طوری که ۴۸ ساعت است [که] مأمورین نتوانسته‌اند از آنجا غذا برای گروهان قرارگاه و سربازان نگهبان به ستاد ژاندارمری در میدان ۲۴ اسفند بیاورند».

سپهبد خواجه‌نوری رئیس اداره سوم ستاد بزرگ ارتشتاران اظهار داشت:

«درباره شهربانی کشور، برابر گزارش رسیده به مرکز فرماندهی، تعداد زیادی از کلانتری‌ها را مخالفین اشغال [کرده‌اند] و اسلحه و مهمات و بیسیم‌های شهربانی به دست مخالفین افتاده است». و اضافه نمود: «چون از بعد از نصف شب دیشب تلفن‌های ستاد نیروی زمینی جواب نمی‌دادند، و گزارشات نوبه‌ای قسمت‌ها هم به موقع به مرکز فرماندهی ستاد نرسیده، من اطلاعاتی بیش از آنچه که تیمساران گفتند ندارم تا به عرض برسانم».



سرلشگر پرویز امینی‌افشار رئیس اداره دوم ستاد بزرگ ارتشتاران اظهار نمود: «نکاتی که می‌توانم به اظهارات فرماندهان اضافه کنم، این است که برابر آخرین خبری که در موقع آمدن به شورا به اداره دوم رسید، مخالفین مرکز پلیس را در میدان سپه به آتش کشیدند.

برابر گزارش ضد اطلاعات، دیشب سربازان در بعضی از سربازخانه‌ها از جمله سربازخانه قصر از دیوار پریده و فرار می‌کردند. و وضع داخلی یگان‌ها از لحاظ انضباط بسیار بد و وضعیت هرج و مرج در آنها حکمفرما است. در اطراف غالب سربازخانه‌ها اخلاک‌گران اجتماع کرده و مشغول تظاهرات هستند، و در سربازخانه عشرت آباد با مأمورین استحفاظی درگیر شده‌اند».

در جریان مذاکرات شورای فرماندهان اطلاع دادند که نخست‌وزیر می‌خواهد با من صحبت کند. ولی مذاکره تلفنی از اطاق شورا با تلفن مستقیم نخست‌وزیر (خط شبکه مخصوص نخست‌وزیری) مقدور نبود، و می‌بایستی برای صحبت از جلسه خارج شده از دفترم با ایشان صحبت می‌کردم. چون قبل از تشکیل شورا با هم صحبت و قرار گذاشته بودیم که بعد از پایان جلسه به نخست‌وزیری بروم، به رئیس دفترم گفتم اطلاع بدهید که شورای فرماندهان هنوز تمام نشده، به محض پایان جلسه صحبت خواهیم کرد. ولی آقای بختیار مجدداً پیغام داد [که] کار فوری دارد و حتماً می‌خواهد صحبت کند. بنابراین از ارتشبد شفقت وزیر جنگ خواهش کردم جلسه را اداره کند و برای صحبت با نخست‌وزیر به دفترم رفتم. آقای بختیار می‌خواست که به نخست‌وزیری بروم. گفتم سپید رحیمی را که می‌خواستید فرستادم. اظهار کرد: بلی، اینجاست. گفتم: ایشان هم فرماندار نظامی است و هم رئیس شهربانی کشور، به طوری که اطلاع دارید کلیه یگان‌های موجود نیروی زمینی در تهران در اختیار فرمانداری نظامی است، هر دستوری دارید به ایشان بدهید تا اجرا کند. موضوع مهم، مشکلات نیروهای مسلح می‌باشد که با فرماندهان مشغول بررسی آنها هستیم، تا ببینیم چه می‌شود کرد؟ چیزی هم به خاتمه شورا نمانده و فکر نمی‌کنم زیاد طول بکشد. به محض اتمام جلسه به نخست‌وزیری خواهم آمد.

پس از مراجعت به اطاق شورا سپید حاتم جانشین رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران

چنین اظهار کرد:

«به طوری که تیمساران ملاحظه می کنید با توجه به آخرین وضعیت خصوصی یگان‌ها که فرماندهان نیرو تشریح کردند به عللی که همه می‌دانیم، ارتش در موقعیت خاصی قرار گرفته است که نیروها بنا به اظهار فرماندهانشان قادر به انجام عملی نمی‌باشند. از طرف دیگر اعلیحضرت تشریف برده‌اند و بنا به اظهار نخست‌وزیر مراجعت نمی‌کنند. ماه‌هاست که امور کشور تعطیل است. آیت‌الله خمینی خواهان جمهوری اسلامی است. تمام ملت ایران هم عملاً در این مدت نشان داده‌اند که پشتیبان ایشان و خواستار جمهوری اسلامی هستند. آقای بختیار هم با توجه به اظهاراتش در مجلسین و حتی اظهارات دیروز در مجلس سنا، و همچنین مصاحبه‌هایش می‌خواهد جمهوری اعلان کند ولی طرفداری در بین مردم ندارد. آنچه که به نظر می‌رسد اختلاف در این است که اعلام جمهوری در کشور به وسیله کی و چگونه صورت بگیرد. در کشور ترکیه از این موارد پیش آمده که بین احزاب اختلاف شدید ایجاد شده که در نتیجه امور کشور به حال وقفه درآمده. ارتش خود را کنار کشیده و اعلام نموده است [که] در سیاست دخالت نمی‌کند و از ملت پشتیبانی می‌نماید. پیشنهاد من اینست که در این مناقشه سیاسی هم ارتش خود را کنار کشیده و مداخله ننماید».

اظهارات و پیشنهاد سپهبد حاتم با توجه به اوضاع بحرانی آن روز کشور و نیروهای مسلح شاهنشاهی و توضیحات فرماندهان نیرو و رؤسا درباره حوادث و وقایع نیروها و امکانات آنها مورد استقبال و تأیید فرماندهان و رؤسای سازمانهای نیروهای مسلح و ادارات که در جلسه حضور داشتند، قرار گرفت.

در این موقع لازم دیدم اوامر اعلیحضرت را به تیمساران یادآوری کنم. اظهار کردم: به طوری که چند روز قبل که غالب تیمساران حضور داشتند بیان نمودم، اعلیحضرت علاوه بر دستور جلوگیری از خونریزی که همیشه بر آن تأکید می‌نمودند، در جلسه‌ای با حضور نخست‌وزیر و فرماندهان نیروهای سه گانه، پشتیبانی ارتش از دولت قانونی را امر فرموده‌اند و علاوه بر این دو نکته، در یکی از جلسات سرفیابی «حفظ تمامیت و وحدت ارتش شاهنشاهی» را نیز تأکید [کرده] و اضافه نمودند که در این مورد به وزیر جنگ هم اوامری فرموده‌اند. ارتشبد شفقت وزیر جنگ اظهارات مرا تأیید نمود.

سپهبد حاتم اظهار کرد: «قطعاً منظور اعلیحضرت در مورد پشتیبانی ارتش از

دولت تا موقعی بوده که نخست‌وزیر پشتیبان قانون اساسی باشد، نه خواهان جمهوری. حالا که آقای بختیار مانند مخالفین می‌خواهد جمهوری اعلام کند، بنابراین ارتش دیگر وظیفه ندارد از ایشان پشتیبانی کند». سپس اضافه نمود: «از طرف دیگر به طوری که فرماندهان اظهار می‌کنند در وضعیت فعلی ارتش عملاً قادر به پشتیبانی نمی‌باشد، و خیلی دیر شده است. ادامه وضعیت ارتش به این صورت هم نتیجه‌ای جز ادامه خونریزی بیپایان ندارد، به همین دلیل است که پیشنهاد کردم ارتش بیطرفی خود را اعلان نماید».

سپهبد حاتم در دفاعیات خود نیز چنین گفت: «گفتم باید ما به ملت بپیوندیم و اعلان همبستگی کنیم تا به این برادر کشی خاتمه داده شود، چون دیگر شاه به مملکت بر نمی‌گردد و ما باید برای بقاء ارتش و نگهداری آن تلاش کنیم».

سپهبد ربیعی نیز در دفاعیات خود در این مورد چنین می‌گوید: «... [از] کسانی که خیلی آتشین صحبت کردند سپهبد حاتم بود، یکی سپهبد خلعتبری و دیگری معاون پارلمانی وزارت جنگ... موضع حاتم به عقیده من جانبداری از رفتن بختیار بود و می‌گفت باید برود... معاون پارلمانی وزارت جنگ هم... موضع حاتم را دنبال کرد و خیلی هم خوب صحبت کرد و خیلی داغ. کسی که اول جانشین طوفانیان بود، البته این [را] جهانبانی هم گفت، ما بارها گفتیم».

سپهبد فیروزمند معاون ستاد بزرگ ارتشتاران اظهار نمود: «من هم به منظور جلوگیری از خونریزی بیپایان با پیشنهاد سپهبد حاتم موافقم ولی با توجه به خواسته اکثریت پرسنل نیروهای مسلح عقیده دارم که لازم است با ملت ایران همبستگی اعلام شود».

سپهبد فیروزمند در دفاعیات خود نیز گفت: «در روزهای آخر بالاخص [بعد] از تاریخ رفتن شاه ما احساس می‌کردیم که دیگر زمینه برای ادامه سلطنت از بین رفته است».

سپهبد معصومی‌نائینی معاون پارلمانی وزارت جنگ، پس از تشریح وضع بحرانی کشور و احساسات مردم اظهار داشت:

«اعلی‌حضرت از کشور خارج شده‌اند، آنچه روشن است [این است که] مراجعتی هم در بین نیست، ملت ایران مدت‌ها است یکپارچه نشان داده‌اند [که] طرفدار و خواستار آیت‌الله خمینی هستند و کسی طرفدار دولت آقای بختیار نمی‌باشد. مملکت

دارد از بین می‌رود. آقای بختیار هم در این مدت عملاً نشان داده که در مقابل اراده ملت ایران قادر به عملی نیست. بنابراین من هم عقیده دارم که برای جلوگیری از خونریزی و خاتمه دادن به این وضعیت ناگوار اعلان همبستگی شود».

سپهبد خلعتبری معاون اطلاعاتی فرمانده نیروی زمینی شاهنشاهی ضمن تأیید پیشنهاد سپهبد حاتم اظهار کرد:

«به طوری که گفته شد آقای بختیار هم در تمام این مدت تلاش کرده است که جمهوری اعلان کند. همه می‌دانیم که ایشان به هیچ وجه طرفداری بین مردم و پرسنل نیروهای مسلح ندارد. به همین جهت من هم عقیده دارم که با ملت اعلان همبستگی شود».

سپهبد حسین جهانبانی معاون پرسنلی فرمانده نیروی زمینی شاهنشاهی، ضمن موافقت با پیشنهاد سپهبد فیروزمند اضافه نمود: «بیش از یکماه است که بارها ما در نیروی زمینی گفتیم باید همبستگی اعلام کنیم ولی توجه نکردند».

ارتشبد جعفر شفقت وزیر جنگ، ضمن موافقت با پیشنهاد سپهبد حاتم اظهار کرد:

«باید ارتش را حفظ و از متلاشی شدن آن جلوگیری کنیم».

ارتشبد حسین فردوست رئیس دفتر ویژه اطلاعات پس از تأیید پیشنهاد سپهبد حاتم اضافه نمود:

«به نظر من هم دیر شده است».

پس از صحبت و اظهار نظر چند نفر دیگر از تیمساران که عده‌ای از آنها طرفدار اعلان «بیطرفی» و تعدادی دیگر موافق اعلام «همبستگی» بودند، اظهار کردم: حالا که با توجه به اظهارات فرماندهان نیرو و وضعیت نیروهای مسلح و امکانات آنها پیشنهاد سپهبد حاتم مورد توجه تیمساران قرار گرفته و به منظور جلوگیری از خونریزی و حفظ تمامیت ارتش عده‌ای طرفدار اعلان بیطرفی و تعدادی دیگر خواهان اعلان همبستگی هستند، دو نکته را یادآوری می‌کنم: اولاً به طوری که تیمساران اطلاع دارید برابر قوانین و مقررات، ارتش حق دخالت در سیاست را ندارد. ثانیاً با توجه به اوامر اعلیحضرت در مورد حفظ وحدت و تمامیت ارتش بهتر است که وحدت نظر باشد. تیمساران هر نظری دارید بیان کنید تا بحث شود، بلکه شورا به اتفاق آراء تصمیم بگیرد.

پس از اظهار نظر و بحث چند نفر از جمله سرلشگر خسرو داد فرمانده هواپیمائی نیروی زمینی که طرفدار اعلان همبستگی بودند، سپهبد حاتم اظهار نمود: «تیمساران به قدر کافی اظهار نظر کردند، اگر تیمسار ریاست ستاد اجازه می‌دهید رأی گرفته شود». رأی گرفته شد. «بیطرفی ارتش» به اتفاق آراء مورد تصویب فرماندهان و رؤسای ادارات و سازمانهای نظامی قرار گرفت.

به سپهبد حاتم گفتم: تیمسار صورتجلسه شورا را بنویسید. وی ضمن مشاوره با تیمساران از جمله سپهبد فیروزمند و سپهبد رحیمی لاریجانی رئیس اداره یکم ستاد، شروع به نوشتن صورتجلسه کرد. بعد از مدتی نامبرده صورتجلسه شورا را قرائت نمود. پس از اظهار نظر اصلاحی چند نفر از تیمساران، سپهبد مقدم نیز پیشنهاد نمود، کلمه «با قدرت تمام» در جمله آخر اضافه شود. سپهبد ربیعی در دفاعیات خود در این مورد چنین می‌گوید: «... همه گفتند موافقیم امضاء کردند... فقط یادم است که مقدم یک قویاً به جملات اضافه کرد... و بعد از قرائت مجدد صورتجلسه و توافق نظر در متن اعلامیه ارتش به شرح زیر، فرماندهان و رؤسا آنرا تأیید و امضاء نمودند:

«اعلامیه ارتش: ارتش ایران وظیفه دفاع از استقلال و تمامیت کشور عزیز ایران را داشته و تاکنون در آشوب‌های داخلی سعی نموده است با پشتیبانی از دولت‌های قانونی این وظیفه را به نحو احسن انجام دهد. با توجه به تحولات اخیر کشور، شورای عالی ارتش در ساعت ۱۰/۳۰ روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تشکیل [شد] و به اتفاق تصمیم گرفته شد که برای جلوگیری از هرج و مرج و خونریزی بیشتر بیطرفی خود را در مناقشات سیاسی فعلی اعلام [کند] و به یگان‌های نظامی دستور داده شد که به پادگان‌های خود مراجعت نمایند. ارتش ایران همیشه پشتیبان ملت شریف و نجیب و میهن پرست ایران بوده و خواهد بود و از خواسته‌های ملت شریف ایران با تمام قدرت پشتیبانی می‌نماید.»<sup>۳۷</sup>

\* \* \*

اعلامیه بیطرفی ارتش، که بدون اطلاع بختیار مستقیماً به رادیو ارسال شده بود، کمی بعد از ساعت یک بعدازظهر پخش شد و متعاقب آن چندین بار ضمن قطع برنامه‌های معمولی رادیو تکرار گردید. شاپور بختیار در کتابی زیر عنوان «یک‌رنگی» که

بعد از انقلاب در پاریس منتشر کرده می‌نویسد که از تشکیل جلسه شورای فرماندهان و تصمیمات متخذه در آن هیچ اطلاعی نداشته و صدور اعلامیه بیطرفی ارتش را نیز از رادیو به وی خبر داده‌اند. بختیار از مسئولین رادیو می‌خواهد که پخش اعلامیه را حداقل یک ساعت به تأخیر بیندازند، ولی به تقاضای او ترتیب اثر نمی‌دهند. بختیار توضیح نمی‌دهد که در این یک ساعت چه کاری می‌توانست انجام بدهد.

قره‌باغی ادعای بختیار را تکذیب کرده و می‌نویسد: بعد از خاتمه جلسه شورای فرماندهان، تصمیمات این جلسه و صدور اعلامیه را به اطلاع نخست‌وزیر رساندم. آقای بختیار اظهار نمود: «سرپرست رادیو و تلویزیون داشت اعلامیه بیطرفی ارتش را برای من می‌خواند. گوشی دستش است و اجازه پخش می‌خواهد. منتظر بودم که تیمسار صحت صدور اعلامیه را تأیید بکنید» و اضافه کرد «الان دستور می‌دهم که پخش نمایند»... بعد از چند دقیقه سرلشگر وفا رئیس روابط عمومی ستاد بزرگ تلفن زده اظهار نمود: «تیمسار رادیو ایران برنامه خود را قطع نموده و اعلامیه ارتش را پخش کرد». ساعت در حدود یک و پانزده دقیقه بعد از ظهر روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ بود...»<sup>۳۸</sup>

پخش اعلامیه بیطرفی ارتش کمکی به حفظ ارتش و جلوگیری از حمله دستجات مسلح به پادگانهای نظامی ننمود و طی بیست و چهار ساعت بعد از صدور این اعلامیه ارتش شاهنشاهی از هم پاشید و اسلحه و مهمات بسیاری از پادگانها به غارت رفت. افسران و سربازان نیز پستهای خود را ترک کرده بودند که با شروع کار دولت موقت و با تلاش سرلشگر قره‌نی، که به ریاست ستاد ارتش منصوب شده بود، سازمان از هم پاشیده ارتش به تدریج سروسامان یافت.

از فرماندهان ارتش، ارتشبد قره‌باغی مدتی متواری بود تا این که بعدها از پاریس سر درآورد و ارتشبد فردوست نیز بعد از چند سال دستگیر و طی چندین مصاحبه تلویزیونی اسراری از رژیم گذشته را فاش کرد. سپهبد بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی فردای پیروزی انقلاب هنگام خروج از دفتر کار خود کشته شد و بسیاری از امیران دیگر که اعلامیه بیطرفی ارتش را امضا کرده بودند در دادگاههای انقلاب محاکمه و محکوم به اعدام شدند.